

داستان هایی درباره تواضع و فروتنی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد

مصطفی و آل طاهرینش

خداوند در قرآن می فرماید:

و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون

قالوا سلاما

بندگان خدا کسانی هستند که بی تکبر و یا آرامش بر روی زمین راه می

روند و هر گاه اهلین آنها را مخاطب قرار می دهند سلام گفته و عبور می

نمایند.

پیامبر اسلام فرمود: بدرسیتکه خداوند وحی نموده بمن که تواضع نمائید

یکی از فضائل مهم اخلاقی داشتن صفت تواضع است. یعنی در مقابل

دیگران فروتنی کردن و تکبر نکردن. حتی اگر رئیس باشی. حتی اگر

ثروتمند باشی. حتی اگر قوی باشی. حتی اگر دانشمند باشی.

امیرالمومنین(ع)فرمود در مقابل پدرت و معلمت برخیز حتی اگر فرمانروا باشی.

لذا پیامبر خدا(ص)خیلی متواضع بودند.

آمده است که در سفریکه عده ای از اصحاب با پیامبر اسلام به محلی می رفتند در منزلی که استراحت می کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند. یکی از اصحاب گفت : سربریدن گوسفند بامن ، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی ...گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی ،

رسول اکرم(ص) فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من اصحاب عرضکردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست . حضرت فرمود: می دانم ولی خداوند دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد.

تواضع رسول خدا به مرتبه ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می کرد .

روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود :
.چرا از من می ترسی من که پادشاه نیستم

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر بودم و
می دیدم که پیامبر در پشت سر مرد حرکت می کرد تا ضعیفان را به
قافله رساند و هنگامیکه ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکوبش کرده
و برای او دعا می کرد

نمونه ای از تواضع امام سجاده(ع)

همچنین در حالات امام سجاده(ع) آمده است که حضرت هر زمان به
سفر می رفت با کاروانهایی مسافرت می نمودند که افراد آن کاروان
حضرت را نمی شناختند. سپس حضرت در بین راه کارهای خدماتی
کاروان را مثل تهیه هیزم و شستن ظروف و تهیه غذا و غیره را انجام می
دادند.

در یکی از این مسافرت ها وقتی حضرت مشغول انجام این کار ها بودند
شخصی حضرت را شناخته و به افراد کاروان گفت: می دانید این شخص
که کارهای شما را انجام می دهد چه شخص است؟ عرض کردند نمی

دانیم او کیست ولی عرد عابد و زاهدی است که به ما خدمت می نماید.
آن مرد عرضکرد وای به حال شما این حضرت علی بن الحسین امام
چهارم است.

پس اهل کاروان مضطرب شده به خدمت حضرت آمده زبان به معذرت
گشودند ولی حضرت فرمودند: من عمدا در کاروانهای مسافرت می کنم
تا مرانشناخته و من به فیض این ثواب بزرگ نائل گردم
پیامبران و امامان علیهم السلام همگی متواضع بودند و ما هم باید متواضع
باشیم.

هر که را می بینی بگو او از من بهتر است...

روایت داریم حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: شما هر کس را می
بینی بگو از تو بهتر است

در این کتاب به داستانهای زیبایی درباره تواضع بزرگان اشاره شده
است.

بهار 1404. کرمانشاه

پیامبر خدا دست کارگر را بوسید...

پس از آنکه پیامبر از جنگ «تبوک» بازگشت، سعد انصاری به پیشواز آن حضرت شتافت و با حضرت دست داد. پیامبر به او فرمود: دستت چه شده که چنین زبر و خشن است؟ سعد گفت: ای رسول خدا! با طناب و بیل کار می‌کنم و درآمدی برای خرج زندگی خود و خانواده ام کسب می‌کنم. از این رو، دستم خشن شده است. حضرت دستان سعد را در دست های مهربان خویش گرفت و آنها را بوسید و فرمود: «این دستی است که آتش دوزخ به آن نمی‌رسد».

شتر ما باش!

در روایات آمده است؛ یک روز رسول خدا (ص) که برای خواندن نماز جماعت عازم مسجد بود، در راه به گروهی از کودکان برخورد که در حال بازی بودند. بچه‌ها با دیدن پیامبر دست از بازی کشیدند و به سوی ایشان رفتند و گفتند: «کن جملی!»؛ یعنی شتر من باش

رسول خدا درخواست کودکان را اجابت کرد و مشغول بازی با آنها شد و این در حالی بود که مردم در مسجد در انتظار ایشان بودند. بلال که در مسجد همراه مردم، منتظر ورود رسول خدا بود، با مشاهده تأخیر پیامبر، به سمت خانه ایشان حرکت کرد. در راه به رسول خدا رسید و با دیدن صحنه بازی کردن ایشان با کودکان، خواست بچه‌ها را از اطراف پیامبر دور کند اما رسول خدا مانع شد و گفت: «در نظر من، دیر شدن اقامه نماز».

بهتر از ناراحتی کودکان است

سپس از بلال خواست که به خانه برود و برای کودکان چیزی بیاورد تا به این ترتیب، بچه‌ها او را رها کنند.

بلال رفت و از منزل پیامبر تعدادی گردو برداشت و به محضر ایشان بازگشت. رسول خدا گردوها را از بلال گرفت و به بچه‌ها گفت: «آیا «شتر خود را به این تعداد گردو می‌فروشید؟

کودکان گردوها را از دست پیامبر گرفتند و ایشان را رها کردند.

تواضع حضرت عیسی(ع)

حضرت عیسی(ع) به حواریین گفت: من خواهش و حاجتی دارم اگر قول می دهید آن را برآورید بگویم . حواریین گفتند: هر چه امر کنی اطاعت می کنیم . عیسی از جا حرکت کرد و پاهای یک یک آنها را شیت. حواریین در خود احساس ناراحتی می کردند و لی چون قول داده بودند خواهش عیسی را بپذیرند تسلیم شدند و عیسی پای همه را شست. همینکه کار به انجام رسید حواریین گفتند: تو معلم ما هستی شایسته این . بود که ما پای تو را می شستیم نه تو پای ما را

حضرت عیسی فرمود: این کار را کردم برای اینکه به شما بفهمانم که از همه مردم سزاوارتر به اینکه خدمت مردم را به عهده بگیرد عالم است. این کار را کردم تا تواضع کرده باشم و شما درس تواضع را فراگیرید و بعد از من که عهده دار تعلیم و ارشاد مردم می شوید راه و روش خود را تواضع و خدمت خلق قرار دهید. اساسا حکمت در زمینه تواضع رشد می

کند نه در زمینه تکبر. همان گونه که گیاه در زمین نرم دشت می روید

نه در زمین سخت کوهستان

تواضع ملاهادی سبزواری

در حالات ملاهادی سبزواری حکایتی نقل شده که وقتی گذارش به کرمان افتاد چون جایی را نداشت به مدرسه علمیه ای مراجعه کرده و از خادم آنجا تقاضای جایی برای استراحت کرد و خادم نیز حاضر شد در مقابل کمک ملاهادی سبزواری در امر نظافت مدرسه به او جای بدهد در حالیکه اگر ملاهادی خود را معرفی می کرد همه علمای شهر که آوازه او را شنیده بودند به استقبال او آمده و از او پذیرایی می نمودند

لذا مرحوم سبزواری وارد مدرسه شد و روزها به امر نظافت مدرسه می پرداخت و در مقابل خادم مدرسه به او غذا و جامی داد و سرانجام دختر خادم را به عقد خود رد آورد

تا اینکه روزی استاد آن مدرسه مسئله ای را برای شاگردان مطرح کرد و هیچکدام از شاگردان نتوانستند جواب بدهند این مسئله بگوش ملاهادی رسیده و یه یکی از شاگردان جواب مسئله را یاد داد وقتی آن شاگرد جواب را به استاد گفت استاد او اظهار نمود که این جواب مال تو نیست .

و باید بگویی که از چه کسی این جواب را گرفتی و خلاصه مlahادی
سبزواری شناخته شده و با تجلیل به سبزوار برگشت

البته قولی نیز است که تا مراجعت مlahادی سبزواری کسی او را
. شناخت

گفتار خدا با موسی(ع)

مرويست که خداوند به موسی(ع) وحی فرمود: هر گاه برای مناجات
آمدی کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر می دانی همراهت بیاور
موسی(ع) هر فردی از بشر را که نگرست جرأت نکرد بگوید من از او
بهترم . پس بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه نمود تا رسید
به سگ جرب داری با خود گفت این را همراه می برم . بندی بگردن
سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز
کرد و سگ را رها نمود . و چون بمحل مناجات رسید خداوند فرمود:
کجا است آنچه به تو امر کردیم. گفت : خداوندا کس را نیافتم خداوند
فرمود: بعزت اینست که در نشستن بیائین مجلس راضی باشی و به هر
که برخوردی سلام کنی و مجادله را وانهی گر چه حق با تو باشد و خوش
نداشته باشی که تو را به پرهیز کاری بستانند

برخورد گرم امام سجاده(ع) با جذامیان

در روایت است که روزی امام سجاده(ع) به دسته ای جذامی ها گذشت که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند . حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می خوردم پس از آن به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آنگاه ایشانرا دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود.

ملاقات گرم امام کاظم(ع) با فردی مستضعف

امام هفتم(ع) به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود . هنگامیکه خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضرم به انجناب عرضکردند یابن رسول الله پهلوی چنین کسی می نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می دهی . حضرت فرمود: او هم بنده ای از بندگان خداست و قرآن مار اباهم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم .

از اینها گذشته شاید روزگاری کاری کند که روزی به او محتاج شویم . اگر امروز تبر کنیم در آنروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده ایم

تواضع علامه طباطبایی

از قریب چهل سال پیش تا به حال دیده نشد که علامه در مجلس به متکا و بالش تکیه زنند؛ بلکه پیوسته در مقابل واردین، مؤدب قدری جلوتر از دیوار می نشستند؛ و زیر دست میهمان وارد

من شاگرد ایشان بودم؛ و بسیار به منزل ایشان می رفتم، و به مراعات ادب می خواستم پایین تر از ایشان بنشینم، ادا ممکن نبود، ایشان بر می خاستند، و می فرمودند:

«!بنابراین ما باید در درگاه بنشینیم یا خارج از اتاق بنشینیم»

در چندین سال قبل در مشهد مقدس که وارد شده بودم، برای دیدنشان به منزل ایشان رفتم، دیدم در اتاق روی تشکی نشسته اند (به علت کسالت قلب طیب دستور داده روی زمین سخت ننشینند) ایشان از روی تشک برخاستند و مرا به نشستن روی آن تعارف کردند؛ من از نشستن خودداری کردم؛ من و ایشان:

«مدتی هر دو ایستاده بودیم تا بالاخره فرمودند

«!بنشینید، تا من باید جمله ای را عرض کنم»

من ادب کرده و اطاعت کرده نشستم، و ایشان نیز روی زمین نشستند، و بعد:

«فرمودند

«!جمله ای را که می خواستم عرض کنم، اینست که: آنجا نرم تر است»¹
بعد از رحلت استادش مرحوم قاضی، به احترام استاد، تا آخر عمر
عطر نزدند.

آیه الله تهرانی، از شاگردان ایشان اینگونه می گوید: «این مرد جهانی از عظمت
بود؛ عیناً مانند یک بچه طلبه در کنار صحن مدرسه روی زمین می نشست و
نزدیک به غروب در مدرسه فیضیه می آمد و چون نماز بر پا می شد، مانند سایر
طلاب نماز را به جماعت مرحوم آیه الله آقای حاج سید محمد تقی خوانساری
می خواند

آیت الله ایمانی لاهیجی می گویند

محل درس اعلامه طباطبایی که در مکان کوچکی تشکیل می شد، شاهد «
حضور طلاب زیادی برای استفاده از محضر ایشان بود. آقا همان جلوی
مدرس می نشست و افاضه می فرمود. چون تراکم جمعیت شاگردان
زیاد بود، بعضاً برای طلابی که در انتهای مدرس می نشستند رؤیت آقا

ممکن نبود. لذا ما یک تشک کوچکی را تهیه کردیم و در جای ایشان گذاشتیم تا شاید مکان ایشان قدری بلندتر شود و افراد در انتهای مدرس هم بتوانند ایشان را ببینند. اما وقتی آقا وارد مدرس شد با کمال تعجب دیدیم که در جایی که ما مهیا کرده بودیم نشستند. ما که با خلیات ایشان آشنا بودیم توضیح دادیم که غرض ما از این کار چه بوده است؛ اما ایشان با یک دنیا فروتنی فرمودند: متوجه ام، اما همین که در جایی بنشینم که خودم را نسبت به دیگران در مکان بلندتری بینم اصلاً حرف خودم را فراموش می کنم و قادر به القاء درس نیستم

نقل کردند که ایشان عبور می کرد چند تا بچه شروع کردند بودند سر به سر گذاشتن و هو کردن و به او خندیدن. یک مؤمنی دیده بود بچه ها دارند آقای طباطبایی را دست می اندازند و او را مسخره می کنند. آمده بود تشری به این بچه ها زده بود این بچه ها را پراکنده کرده بود. آقای طباطبایی او را صدا زده بود، فرموده بود که این بچه ها با شما کار داشتند یا با من؟ عرض کرده بود با شما؟ فرموده بود: چه کار داشتی؟ آن ها با من کار داشتند، شما چه کار به کار این ها داشتی، چرا این بچه ها را رنجاندی؟

تواضع ایه الله مرعشی نجفی

دلاک زائر حضرت معصومه سلام الله علیها

آن موقع حمام خانگی رایج نبود و اکثر مردم از حمام عمومی استفاده می کردند و دلاک ها هم معمولا ریش بلندی داشتند و سرشان را می تراشیدند؛ روزی مرحوم آیت الله مرعشی که وارد حمام عمومی می شوند و از قضا تعدادی مسافر اصفهانی مشغول شست و شوی خود در حمام بودند، فکر می کنند ایشان دلاک است. یکی با تحکم می گوید: دلاک چرا دیر کردی! ما عجله داریم. ایشان بدون این که چیزی بگوید، مشغول کیسه کشیدن آنها می شود. یکی از آنها می گوید، اوستا خوب بلد نیستی کیسه بکشی! در این حین دلاک اصلی وارد می شود و آقا را در این حال می بیند، از ایشان معذرت می خواهد آن اصفهانی نیز متوجه

اشتباه خود می شود و از آیت الله مرعشی عذرخواهی می کند. آقا
می گوید: زائر حضرت معصومه هستند، اشکال ندارد

تواضع ایه الله قاضی

ایه الله قاضی استاد ایه الله بهجت..

ایه الله قاضی با همه این مقاماتی که داشت، امامت جماعت را به اصرار شاگردانش هم نمی پذیرفت (معمولاً آیت الله مرندی یا علامه طباطبایی یا آیت الله بهجت در نبودشان امام می شدند) از مقامات اجتماعی دوری می کرد. به شاگردانش شاگرد نمی گفت و پشت سر آنها راه می رفت.. می دانید وقتی بچه ها به او آیت الله می گفتند چه می فرمود؟ ” نه، نه، من آیت الله نیستم. من هیچی نیستم “. دخترش می گفت: خودش را هیچی نمی دانست

خانم سیده فاطمه قاضی در این باره می گوید: ایشان خودشان را خیلی : کم می گرفت خیلی می گفتند: « من چیزی بلد نیستم، حتی وقتی بچه ها .یا نوه ها به ایشان می گفتند آیت الله، می گفت: نه نه من آیت الله نیستم

»

خیلی خودش را پایین می دانست. اصلاً عجیب بود، بیشتر هم مشغول نماز و دعا و راهنمایی شاگردانش بود. و به ما می گفت همین ها برای آدم می ماند، چیز دیگری نمی ماند یا اگر کسی برای ایشان هدیه و پیش کشی می فرستاد می گفت: « ببر بده به فلانی، به من نده! » اصلاً دنبال هیچ چیز نبود. او تا آخر عمر خود را هیچ می دانست و همیشه می « فرمود: » من هیچی ندارم

و آن قدر متواضع است و خود را کم و دست خالی می داند که به سید هاشم که به ایشان عشق و ارادت می ورزد می گوید: « من به تو و همه شماهایی که می آید این جا می گویم که من هم یکی هستم مثل شما. از کجا معلوم شما چند نفر در کار من مبالغه نمی کنید! و روز قیامت اون جاسم جارو کش کوچه ها رد شود و به بهشت برود و من هنوز در آفتاب « قیامت ایستاده باشم

در مجلس روضه ابا عبدالله علیه السلام خودش کفش های مهمانان امام حسین علیه السلام را جفت کرده و آن ها را تمیز می کند بدون توجه به آن ها که خرده می گیرند که آدم بزرگ نباید چنین کاری بکند.

آیت الله سید ابوالقاسم خوئی می فرمود: « من هر وقت می رفتم مجلس آقای قاضی، کفش هایم را می گذاشتم زیر بغلم که مبادا کفشم آن جا » .باشد و آقای قاضی بیاید آن را تمیز یا جفت کند

سید علی آقا قاضی وقتی سبزیجات می خرید، می پیچید گوشه عبایش و با همان حالت در کوچه و بازار حرکت می کرد و از اصالة القيافه درست کردن دوری می جست و این چنین متواضعانه زندگی می نمود و از این راه به مقامات عالیه دست یافته بود. هم ایشان در مجلس روضه ابا عبدالله (ع) خودش کفش های مهمانان امام حسین (ع) را جفت کرده و آن ها را تمیز می کند بدون توجه به آن ها که خرده می گیرند که آدم بزرگ نباید چنین کاری بکند.

آیت الله سید ابوالقاسم خوئی می فرمود: «من هر وقت می رفتم مجلس آقای قاضی، کفش هایم را می گذاشتم زیر بغلم که مبادا کفشم آن جا باشد و آقای قاضی بیاید آن را تمیز یا جفت کند»

دخترش در مورد او چنین می گوید: «پدر ما خودش را خیلی پایین می دانست و وقتی شاگردانشان می آمدند می گفتند: من خوشم نمی آید بگوئید من شاگرد فلانی هستم. در مجالسی که در منزل می گرفتند بالای مجلس نمی نشستند و می گفتند آن جا جای مهمانان است و وقتی با شاگردانشان راه می رفتند، پدرم عقب همه آنها راه می رفت و هر چه می گفتند: آقا شما جلو باشید، می گفتند: نه، شما جلو بروید هیچ گاه در صدر مجلس نمی نشست و با شاگردانش هم که بیرون می رفت جلو راه نمی رفت، و آن گاه که در منزل، شاگردان و مهمانان سراغشان می آمدند برای همه به احترام می ایستاد

آیت الله نجابت نقل می کردند: «او آن قدر مبادی آداب است که وقتی در منزل مهمان دارد برای خواندن نماز اول وقتش از مهمانش اجازه می گیرد»

آیت الله سید عباس کاشانی در این باره می فرماید: من آن موقع سن کمی داشتم، ولی ایشان اهل این حرف ها نبود. بچه های کم سن و سال هم که به مجلسشان می آمدند بلند می شدند و هر چه به ایشان می گفتند اینها بچه هستند، می فرمودند: «خوب است بگذارید این ها هم یاد بگیرند».

باز آیت اله کاشانی نقل کردند: زمانی که عده ای از ایران خدمتشان می رسند و می گویند که ما از شما مطالبی شنیدیم و تقلید می کنیم، ایشان گریه می کنند، بعد دستشان را بالا می برند و می فرمایند: «خدایا تو می دانی که من آن نیستم که این ها می گویند و بعد می فرمایند که شما».

بروید از آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی تقلید کنید

و این همان اوصافی است که امیرالمؤمنین (ع) در وصف عارفان مکتبش می فرماید: «لا یرضون من اعمالهم القلیل و لا یتکثرون الکثیر فهم لا نفسهم متهمون و من أعمالهم مشفقون إذا زکی احدهم خاف مما یقال له فیقول: أنا أعلم بنفسی من غیری، و ربی اعلم بی من نفسی، اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون، واجعلنی أفضل مما یظنون، واغفر لی مما لا یعلمون».

از کردار اندک خود خرسندی ندارند، و طاعت های فراوان را بسیار
نشانند، پس آنان خود را متهم شمارند و از کرده های خویش بیم
دارند. و اگر یکی از ایشان را بستایید، از آن چه - درباره او - گویند
بترسد، و گوید: من خود را بهتر از دیگران می شناسم و خدای من مرا از
خودم بهتر می شناسد، بار خدایا! مرا مگیر بدان چه بر زبان می آورند، و
»بهتر از آنم کن که می پندارند و بر من ببخشای آن را که نمی دانند

.

تواضع حضرت امام

حضرت امام متواضع به معنای واقعی کلمه بودند. با آن همه مقام و عظمت و علم و دانش که جهانیان را خیره کرده است، خود را تنها، یک طلبه می دانست و با این همه خدمت به اسلام و زنده کردن تشیع هیچ گونه حریمی برای خویش قائل نبود و با کمال فروتنی، خطاب به جوانان رزمنده جبهه ها می گوید: «من دست و بازوی شما را که دست خدا بالای آن است می بوسم و بر این بوسه افتخار می کنم» [سیمای فرزندگان، ص ۲۸۶]

بدون شک یکی از نمونه های بارز تواضع و فروتنی اخلاقی را می توان در شخصیتی امام راحل جستجو کرد. این شخصیت کم نظیر تاریخ تشیع و جهان اسلام، با آن همه مقام و علم و عظمت که جهانیان را خیره کرده بود، خود را طلبه می دانست که تنها به وظیفه ی دینی خود عمل کرده است.

این مرجع و زعیم عالیقدر جهان تشیع که به جرأت می‌توان گفت در تاریخ تشیع و در بین علمای اسلام بی‌نظیر بود، هیچ‌گاه در اظهار اردات به ساحت علما و مراجع دیگر کوتاهی نمی‌کرد و پیوسته در مقابل علما اظهار تواضع می‌نمود.

زمانیکه ایشان در عراق در تبعید به سر می‌بردند پیوسته حضور در جمع علمای نجف را در کنار تشرّف به عتبات عالیات مایه‌ی افتخار و سعادت معرفّی می‌کردند. از جمله در یکی از تلگراف‌های ایشان قید شده است

تشرّف حقیر به اعتاب مقدّسه گرچه فوزی است عظیم، چه از لحاظ « زیارت اعتاب مقدّسه ائمه علیهم السلام و چه از لحاظ تشرّفی به محضر حضرات مراجع عظام و علمای اعلام و افاضل کرام حوزه‌ی علمیّه‌ی نجف ... اشرف و کربلای معلّا و دیگر اعتاب مقدّسه

اجازه نمی‌دادند پشت سرشان راه برویم

در سالهای 1327 و 1328 وقتی که امام در مسجد «سلماسی» قم تدریس می کردند، مسیر حرکت ایشان از خانه به طرف محل درس شان با بنده یکی بود. چون منزل ما هم در نزدیکی منزل امام بود. لذا بیش تر روزها میان راه، با هم برخورد می کردیم. امام وقتی صدای پای ما را می شنیدند با ما احوالپرسی می کردند و به ما تکلیف می کردند که پیشاپیش ایشان حرکت کنیم و اجازه نمی دادند پشت سرشان حرکت کنیم و همیشه هم به تنهایی از منزل به طرف مسجد سلماسی حرکت می کردند.

خدمت به همسفران

یک سال آقا با گروهی از دوستان به زیارت امام رضا علیه السلام رفته ای که کرایه بود، وقتی که با همراهان به زیارت می رفت زودتر به خانه کرده بودند برمی گشت و مشغول جارو کردن و آماده کردن چای می شد تا دوستانش از حرم برگردند. از امام پرسیدند: چرا شما زیارت را مختصر کردید و زود برگشتید؟ فرمودند: ثواب این کارها کم تر از

ثواب زیارت نیست

تشک را کنار زدند

امام در ایام تابستان بعضی از سالها که حوزه علمیه قم تعطیل بود به محلات تشریف می بردند و در مسجد جامع شهر قبل از غروب و در ماه مبارک رمضان درس اخلاق می گفتند. روزی امام برای درس گفتن وارد مسجد شده و متوجه شدند که آن روز تشکی برای ایشان انداخته اند. فوراً آن را کنار زدند و مثل سایر مردم روی زیلوی مسجد نشستند. [8]

ایشان همینجوری تشریف آورد؟

بعد از انقلاب خانم خبرنگاری از لندن به قم آمده بود و چون مرا از آن موقع که در لندن بودم می شناخت، به منزل ما آمد و به من متوسل شد تا مصاحبه ای با امام برای او ترتیب دهم. من با مرحوم آقای اشراقی تلفنی صحبت کردم که این خانم سؤالات زیادی دارد و دلش می خواهد مسایلی را از امام بپرسد. ایشان موافقت فرمودند. شبی امام به منزل من تشریف آوردند و تصادفاً آن خبرنگار هم آنجا بود. وقتی امام تشریف آوردند تمام مسایل او حل شد و گفت: عجب ایشان همین جوری تشریف آوردند اینجا؟! گفتم بله ایشان به خانه طلبه هم تشریف می برند. گفت: همان شخصی که این همه سر و صدا کرده است، بدون

تشریفات برخاست و به اینجا آمد؟ او که قبلا تشریفات سلطنتی را دیده [9] بود، ارادت فراوانی به امام پیدا کرد

راضی نیستم برای من صلوات بفرستید

امام در بعضی از سالها، تابستان به محلات تشریف می آوردند. تابستان سال 1325 که به محلات آمدند، علمای شهر که به امام اخلاص داشتند از ایشان درخواست کردند که مسجدی در اختیارشان بگذارند تا مردم از وجودشان بهره ببرند. فرمودند مرا به حال خود بگذارید و به کار خودتان مشغول باشید و نپذیرفتند.

پس از چند روزی که از ماه رمضان گذشت، عده ای گفتند حالا که شما جماعت را نپذیرفتید حداقل یک جلسه ای باشد که بعضیها از محضرتان استفاده بکنند. بالاخره بعد از صحبتها امام آن جلسه را پذیرفتند و این جلسه در روزهای ماه رمضان ساعت پنج بعد از ظهر در مسجدی که در مرکز شهر بود بر پا می شد و امام پای یک ستونی روی زمین می نشستند و جمعیت دور ایشان می نشست.

در این جلسه دو نکته قابل توجه دیده ام که از خاطرم محو نمی شود. یکی اینکه روز اول علما و روحانیون آمدند شرکت کردند و امام بعد از جلسه به آنها فرمودند که اگر چنانچه شما بخواهید شرکت بکنید

من این جلسه را تعطیل می کنم، شما باید مقامتان در اجتماع محفوظ باشد.

نکته دوم این بود که، مرسوم بود اگر کسی از روحانیون داخل می شد به احترامش کسی می گفت صلوات بفرستید. و در اینجا هم شخصی بود که وقتی امام وارد مسجد می شدند جمعیت را به ذکر صلوات دعوت می کرد. روز اول که این صلوات را فرستادند، پس از اتمام جلسه امام آن شخص را خواستند و فرمودند: «شما این صلواتی را که می فرستید منظورتان ورود من است یا آنکه این صلوات برای رسول بزرگوار اسلام است؟ اگر برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله صلوات می فرستید، این صلوات را یک وقت دیگری بفرستید و اگر چنانچه برای من است که [10]»! وارد مسجد می شوم من راضی نیستم

تواضع و بزرگواری

فرزند چهارمین شهید محراب، حضرت آیت الله اشرفی اصفهانی نقل می کند که در حدود چهل سال پیش که چهارده، پانزده ساله بودم روزی برای استحمام به گرمابه ای در قم رفته بودم. در بدو ورود مشاهده کردم یکی از آقایان که سر خود را صابون زده و روی چشمانش نیز از کف صابون پوشیده است با دست به دنبال ظرف آب می گردد، بلافاصله

ظرفی را که نزدیکم بود برداشته و از خزینه پر آب ساختم و دو بار روی سر وی ریختم

آن مرد نورانی نگاه تشکر آمیزی به من انداخت و پرسید آیا شما هم سر خود را شسته اید؟ عرض کردم خیر تازه به حمام آمده ام

بالاخره به گوشه ای رفته و سر و صورت خود را صابون زدم، قبل از اینکه آب سر خود بریزم ناگاه دو ظرف آب روی سرم ریخته شد

چشم خود را باز کردم دیدم آن مرد بزرگ به تلافی خدمت من، با کمال بزرگواری محبت کرده است. در خانه موضوع را به مرحوم پدرم گفتم؛ لکن چون او را نمی شناختم، نتوانستم معرفی کنم

بعد از مدتی یکی از روزهای عید مذهبی که با پدرم به منزل علما می رفتیم، ناگاه چشمم به ایشان افتاد و او را به پدرم نشان دادم

[11] پدرم فرمود: عجب! ایشان حاج آقا روح الله خمینی است

خودشان اتاقشان را تمیز می کردند

امام از وقتی که وارد پاریس شدند خودشان عهده دار تمیز کردن اتاق محل مسکونی خود شده بودند و هر چه به ایشان اصرار می شد اجازه بدهند دیگران این کار را نکنند، چنین اجازه ای نمی دادند.ایشان در

روزهای اقامتشان در نوفل لوشاتو مثل همیشه زندگی ساده و بی پیرایه ای داشتند و علی رغم این که خبرنگاران پر تیراثرترین نشریات جهان برای گفتگو با ایشان رقابت سختی با یکدیگر داشتند و تصاویر امام را در صفحات اول نشریاتشان چاپ می کردند؛ اما ایشان در روش زندگی [12]. خودشان هیچ تغییری ندادند و همچنان به دور از تشریفات بودند

مگر می خواهند کوروش را وارد ایران کنند؟

روزی از کمیته استقبال از تهران به پاریس زنگ زدند. من مسئول دفتر و تلفن امام بودم. تلفن کننده شهید مظلوم دکتر بهشتی بود که می گفت برای ورود امام برنامه هایی تنظیم شده، به عرض امام برسانید که فرودگاه را فرش می کنیم، چراغانی می کنیم، فاصله فرودگاه تا بهشت زهرا را با هلی کوپتر می رویم. وقتی خدمت امام مطالب را عرض کردم پس از استماع دقیق که عادت همیشگی ایشان بود که سخن طرف مقابل را به دقت گوش کنند و آنگاه جواب گویند، با همان قاطعیت و صراحت خاص خود فرمودند: «برو به آقایان بگو مگر می خواهند کوروش را وارد ایران کنند! ابا این کارها لازم نیست. یک طلبه از ایران خارج شده و همان طلبه به ایران باز می گردد. من می خواهم در میان امتم باشم و [13]». همراه آنان بروم ولو پایمال بشوم

اینها چه می کنند؟

از طرف ارتش به جماران آمدند تا جایی را برای فرود هلی کوپتر فراهم آورند که اگر یک وقتی مسئله ای و یا حادثه ای رخ داد امام را بدون درنگ بتوانند از این مکان به جای دیگری انتقال دهند.

تا امام متوجه صدای ماشینهایی که سطح زمینی را در نزدیکی منزل ایشان تسطیح می کردند شدند، بلافاصله پرسیدند: «اینها چه می کنند؟» جواب داده شد، زمینی را صاف می کنند تا هلی کوپتر به راحتی بتواند در آنجا بنشیند. فرمودند: «این کار برای چیست و چه کسی گفته است؟» به نظر اطرافیان آمده بود که شاید من این کار را کرده ام. گفتم که این کار به من ارتباطی ندارد و مربوط به برادران ارتش است – آن روز هم یادم هست که نماینده امام در ارتش آقای خامنه ای بودند – امام ایشان را خواستند و فرمودند: «من راضی نیستم یک چنین کاری صورت گیرد و بدانید هر شرایطی در اینجا پیش بیاید به هیچ جا نخواهم رفت و اگر» بنای این کار بر این است که من راضی باشم به هیچ وجه راضی نیستم

این تذکر امام باعث شد که بلافاصله آن زمین را به همان حال

[14]. گذاشتند

پی نوشت ها

- [1] حجة الاسلام والمسلمين غیوری، اطلاعات هفتگی، ش 2442
- [2] حجة الاسلام والمسلمين سيد محمد موسوی خوئینی ها، حوزه، ش 37 و 38.
- [3] سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی، ج 1، بخش خاطرات حجة الاسلام والمسلمين محتشمی
- [4] بنیاد فرهنگی روایت، مؤسسه رسانه، سایت جامع فرهنگی شهید آوینی
- [5] سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج 1، بخش خاطرات حجة الاسلام والمسلمين سيد حمید روحانی
- [6] سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج 6، بخش خاطرات حجة الاسلام والمسلمين سيد حمید روحانی
- [7] حجة الاسلام والمسلمين کریمی، پاسدار اسلام، ش 8
- [8] حجة الاسلام والمسلمين توسلی، مأخذ پیشین، ج 2
- [9] حجة الاسلام والمسلمين احمد صابری همدانی، پا به پای آفتاب، ج 3، ص 276
- [10] حجة الاسلام و المسلمین سروش محلاتی، روزنامه جمهوری اسلامی، ویژه اربعین امام، 68/6/7
- [11] بنیاد فرهنگی روایت، مؤسسه رسانه، سایت جامع فرهنگی شهید آوینی
- [12] خبرنگار اعزامی روزنامه اطلاعات به نوفل لوشاتو در سال 57، روزنامه اطلاعات، 1371/11/14

حجة الاسلام والمسلمين فردوسی پور، روزنامه کیهان، 68/4/14 [13]

حجة الاسلام والمسلمين امام جمارانی، روزنامه جمهوری اسلامی، [14]
ویژه اربعین 68

یکی از نزدیکان امام می گوید: هنگامی که ایشان می خواست به پاریس

پرواز کند در حالیکه خطر از هر سو جان ایشان را تهدید و سرنوشت

نامعلومی در انتظار ایشان بود، ولی با این حال به جان خریدن این

خطرات را در مقابل موج ایثار و شهادت طلبی مردم ایران کوچک شمرده

و در فرودگان بغداد فرمودند:

من از این مرز به آن مرز خواهم رفت، شما وحشت نداشته و دنبال «

کارهایتان باشید... من واقعاً از ملت ایران که این چنین عشق شهادت

دارند، خجالت می کشم.

با پیروزی انقلاب اسلامی اگرچه شخص ایشان به عنوان رهبر این انقلاب

تاریخ ساز بیشترین سهم را در به ثمر نشستن آن داشت ولی پیوسته بر

نقش مردم در پیروزی انقلاب تأکید می کردند و هیچگاه اقشار مختلف

مردم به ویژه ستمدیدگان و قشر مستضعف جامعه را از یاد نبرد و پیوسته

سفارش آنها را به مسئولین کشور می نمود و از آنها

می خواستند تا همانند وی، مردم را ولی نعمت خد بدانند و برای آنها از

هیچ خدمتی فروگذار نکنند. ایشان در نامه ای خطاب به نمایندگان مجلس

:شورای اسلامی، در اسفند ماه 1359 اظهار می دارند

اینان بنده های خدا هستند. اینهایی که دارند در مزرها کشته می شوند «

و اینهایی که گرفتار اوضاع جنگ و آواره هستند و در این زمین زیر این

چادرها زندگی می کنند. اینها بنده های خدا هستند. از ما و از من افضلند،

چرا ما به فکر اینها نباشیم

تا در منزل، آقای بروجردی را همراهی می کردند

امام، سالها در درس فقه و اصول آیت الله بروجردی شرکت می کردند و

خیلی بیشتر از آنکه طلبه ای به استادش احترام می گذارد، به ایشان

احترام می گذاشتند. گاهی که آیت الله بروجردی پیاده به منزل می

رفتند امام تا در منزل آیت الله بروجردی، ایشان را همراهی می کردند.

با تمامی شاگردان خود در درس آیت الله بروجردی شرکت می کردند

امام، پس از پایان درس خود به اتفاق تمامی شاگردان به درس مرجع بزرگ جهان تشیع، آیت الله بروجردی حاضر می شدند. این در حالی بود که امام در درس فقه و اصول خود چهارصد، پانصد نفر شاگرد را اداره می کردند.

در گوشه ای از مجلس درس می نشستند

امام اگرچه خود فقیه اصولی عالیقدر و بی نیاز از درس دیگران بودند، ولی به احترام آقای بروجردی و تقویت ایشان، در گوشه ای از مجلس

درس خارج اصول مرحوم آقای بروجردی حاضر می شدند، و این در حالی بود که ما طلاب، به امام و آیت الله بروجردی یکسان نگاه می کردیم

ناگهان متوجه شدند و از جابر خاستند

روزی عده ای از آقایان و بزرگان نجف به منزل ما (پسر ایه الله شاه آبادی) تشریف آورده بودند و امام هم پشت به قبله نشسته بودند. ناگهان متوجه شدند که عکس مرحوم پدرم (ایه الله شاه آبادی استاد حضرت امام) بالای سرشان نصب شده است بلافاصله از جا برخاستند و رو به قبله مقابل عکس نشستند. این کار امام توجه همه را جلب کرد که ایشان حتی نسبت به عکس استادشان ادای احترام می کنند

تواضع ایه الله بهجت

اگر از کرامات ایه الله بهجت

می گفتمی به شدت عصبانی می شدند و می گفتند من گدا هستم

وی عنوان کرد: یک موضوعی که به شدت ایشان را عصبانی می کرد این بود که بگویید من فلان کرامت را از شما دیده ام این حرف باعث ناراحتی و عصبانیت ایشان می شد طوری که با ناراحتی می گفتند من چکاره ام؟ من کاره ای نیستم من گدا هستم

تواضع اخوند خراسانی

در احوالات ایشان نوشته‌اند: «این وجود مبارک که در واقع رهبر دین و دنیای میلیون‌ها مسلمان بود، بسیار متواضع بودند مخصوصاً در برابر اهل علم، با کوچک‌ترین طلبه در سلام پیشی می‌گرفت و در مجالس برای ورود آن‌ها به پا می‌ایستاد؛ و اهل علم را بسیار تجلیل می‌کرد». [سیمای فرزندگان، ص ۲۸۹]

تواضع مقدس اردبیلی

در احوالات ایشان آمده است: «موقعی در سفر یکی از زوّار که او را نمی‌شناخت به او گفت: جامه‌های مرا ببر نزدیک آب و بشوی و چرک آن‌ها را بگیر - ملا احمد قبول کرد و جامه‌های آن مرد بُرد و شست و آورد تا به او بدهد - در این هنگام آن مرد او را شناخت و خجالت کشید - دیگران هم او را توبیخ کردند. مقدس اردبیلی فرمود: چرا او را ملامت می‌کنید؟ مطلبی نشده است. حقوق برادران مؤمن بر یکدیگر بیش از اینهاست.» [سیمای فرزندگان، ص ۲۹۵]....

تواضع شیخ انصاری

ایشان دارای همتی بلند و اخلاقی نیکو بود و به امور طلاب شخصاً « رسیدگی می‌کرد و مانند پدری مهربان آنان را تحت تربیت خود قرار داده بود - چند روزی شیخ دیرتر از وقت مقرر برای تدریس حاضر می‌شد از وی سبب را پرسیدند فرمود: یکی از سادات به تحصیل علوم دینی مایل گشت و این امر را به چند نفر در میان نهاده تا درس مقدمات برایش گویند ولی هیچ‌یک حاضر نشدند و شأن خود را بالاتر دیدند - بدین جهت خود متصدی این امر شده، درس او را به عهده ... [گرفتم]. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۷۸

تواضع محدث قمی

تواضع حاج شیخ عباس قمی

فرزند شیخ عباس قمی از مرحوم سلطان الواعظین شیرازی (مؤلف کتاب
شب های پیشاور) نقل می کند

در ایامی که مفاتیح الجنان تازه منتشر شده بود، روزی در سرداب سامرا،
آن را در دست داشتم و مشغول زیارت بودم

دیدم شیخی با قبای کرباس و عمامه کوچک نشسته و مشغول ذکر است.
شیخ از من پرسید: این کتاب کیست؟

پاسخ دادم: از محدث قمی آقای حاج شیخ عباس است و شروع کردم به
تعریف کردن از آن. شیخ گفت: این قدر هم تعریف ندارد، بی خود
. تعریف می کنی

من با ناراحتی گفتم: آقا! برخیز و از این جا برو. کسی که کنارش نشسته بود، دست زد به پهلویم و گفت: مؤدب باش، ایشان خود محدث قمی هستند.

من بر خاستم و با آن مرحوم روبوسی کردم و غذر خواستم و خم شدم که دست ایشان را ببوسم؛ ولی آن مرحوم نگذاشت و خم شد دست مرا بوسید و گفت: شما سید هستید

ایشان در کتاب فوائد الرضویه که در شرح علمای شیعه نوشتند وقتی به نام خودش می‌رسد، چنین می‌نگارد: «همانا، چون این کتاب شریف، در بیان احوال علماست، شایسته ندیدم که ترجمه خود را که احقر و پست‌تر از آنم که در عداد ایشان باشم، در آن درج کنم از این رو از ذکر حال خود صرف نظر کرده، اکتفا می‌کنم به ذکر مؤلفات خود.» [سیمای فرزندگان، ص ۳۰۷]

ایه الله بروجردی از بالای منبر پایین امدو دست طلبه را بوسید.....

یک سید روحانی منزل آقای بروجردی آمد. آقای بروجردی شصت سال پیش مرجع درجه‌ی یک بود. یعنی الان مراجع فعلی تقریباً همه‌شان شاگرد آقای بروجردی هستند. یک سید روحانی مشکل مالی داشت، درب خانه آقای بروجردی آمد. آقای بروجردی گفت من الان درس می‌روم، برمی‌گردم، شما مشکلت را بگو ببینم چیست؟ خوب من یادم است. قم تاکسی نبود، درشکه بود. آقای بروجردی سوار درشکه شد و سر درس رفت. این آقای هم که طلبه بود و مشکل مالی داشت، این هم گفت خوب من هم سر درس بروم. آقای بروجردی با درشکه رفت و ایشان پیاده رفت و پای درس نشست. همینطور که آقای بروجردی درس می‌داد، این سید که از آقا تقاضای کمک کرده بود، یک اشکال به درس کرد. تا اشکال کرد، آقای بروجردی گمان کرد که می‌خواهد

بگوید: پول بدهید! گفت: گفتم درسم تمام شود، برمی‌گردم خانه! آیت
الله صافی گفت: ایشان اشکال علمی به شما داشت. مشکل پولی نداشت.
منتهی آقای بروجردی خیال کرد که ایشان مشکلش را می‌گوید. آقای
بروجردی عصبانی شد و آقای صافی گفت که ایشان مشکل پولی
نداشت، مشکل علمی داشت. وقتی فهمید که اشکال این طلبه فقیر حق
است، آقای بروجردی از منبر پایین آمد و دست این طلبه را بوسید.
آقای بروجردی یعنی رئیس و استاد همه‌ی مراجع دست یک طلبه جوان
را بوسید. این عذرخواهی است. گفت من در ذهنم آمد که شما باز حرف
مشکل مالیات را می‌زنی

باید دست شیخ علی را ببوسم...

.

آیت الله سید مصطفی خوانساری یکی از شاگردان آیت الله بروجردی
نیز درباره‌ی تواضع آیت الله بروجردی (ره) می‌فرمودند: روزی یکی از

شاگردان ایشان به نام آقا شیخ علی در جلسه‌ی درس اشکالی را مطرح کرد و از جواب استاد قانع نشده و آنرا رد کرد. حضرت آقای بروجردی از این کار ناراحت و قدری عصبانی شدند

بعد از نماز مغرب و عشاء خدمتکار استاد پیش من آمد و گفت که ایشان خواسته است تا نزد آیت الله بروجردی بروم. بنده هم نماز عشاء را با عجله تمام کردم و به خدمت ایشان رسیدیم. ایشان به من فرمودند

این چه حالتی بود که از ما صادر شد؟ بک نفر عالم را رنجاندم الان باید « بروم و دست ایشان را ببوسم و از ایشان بخواهم که از من بگذرند و بعد «نماز مغرب و عشاء را بخوانم

من عرض کردم ایشان تا دو ساعت دیگر به منزل نمی‌آیند بگذارید به ایشان اطلاع دهم که آقا فردا به خانه شما می‌آید. آقا نظر مرا قبول کرد و وقتی که صبح شد بعد از برگشتن از حرم دیدم حضرت استاد منتظر من هستند و در معیت ایشان به منزل آقا شیخ علی رفتیم

وقتی وارد منزل شدیم و ایشان آقا شیخ علی را دید خواست تا دستش را

ببوسد ولی ایشان مانع شد. حضرت استاد با نهایت تواضع فرمودند

آقا از من بگذرید، از حالت طبیعی خارج شدم و به شما پر خاش «

» کردم

آقا شیخ علی گفت: شما سرور مسلمین هستید، برخورد شما باعث

افتخار من بود» آقا دوباره تکرار کردند، از من بگذرید! مرا عفو کنید

ایه الله بروجردی کفش ایه الله شیرازی را جفت کرد...

آیت الله خزعلی می گوید

مراجع، همه به حضرت آیت الله بروجردی احترام می گذاشتند البته

ایشان هم برای روحانیون خیلی ارج و احترام قائل بود. وقتی آیت الله

العظمی حاج سید عبدالهادی به قم تشریف آورد خبر ورود ایشان به قم

را به آقای بروجردی ندادند. بعد از این که اقامت آقای شیرازی در قم

تمام شد و می خواست به نجف برگردد با درشکه به منزل آقای

بروجردی رفت و دویست متری منزل ایشان از درشکه پایین آمد و گفت باید با پای پیاده به در خانه ی عالم رفت همین که به ایشان گفتند آقای عبدالهادی شیرازی آمده است گفتند: کدام عبدالهادی، آن که در نجف است؟ کی به این جا آمده است؟ گفتند چند روزی است. آقای بروجردی از این حرف خیلی پریشان شد بعد از ورود آقای شیرازی به منزل ایشان فرمودند: از ورود شما اطلاع نداشتم والا وظیفه ی من بود که به حضور شما بیایم. هنگامی که آقای شیرازی قصد رفتن داشت آقای بروجردی کفش های ایشان را جفت کرد. یعنی می‌خواست نرفتن به نزد آقای عبدالهادی شیرازی را این گونه جبران کند

آیه الله العظمی حائری (ره) مؤسس حوزه علمیه قم...

یکی از بزرگان گفتند که: وقتی ، یکی از طلاب بیمار شد، مرحوم حاج
شیخ دارویش را تهیّه کرده و به منزل برده به خانواده دستور دادند که
آن را آماده کنند و سپس خودش دارو را به حجره آن طلبه آورد و حتّی
به خادمش نداد که ببرد

حکایت مهمانان علی علیه السلام

روزی مردی با پسرش به عنوان مهمان بر حضرت علی علیه السلام وارد شدند . حضرت با اکرام و احترام بسیار آنها را در صدر مجلس نشاند و . خود رو به روی آنها نشست

بعد از خوردن غذا ، قنبر – غلام حضرت – حوله و تشت و افتابه ای برای . شستن دست آنها آورد

حضرت علی علیه السلام آنها را از دست قنبر گرفت و جلو رفت تا دست مرد را بشوید

مرد خود را عقب کشید و گفت : مگر چنین چیزی ممکن است

امام علیه السلام فرمود : برادر تو ، از تو است و از تو جدا نیست . می خواهد عهده دار خدمت تو بشود . در عوض خداوند به او پاداش خواهد داد . چرامی خواهی مانع کار ثواب بشوی

باز آن مرد امتناع کرد . علی علیه السلام فرمود : من می خواهم به شرف
. خدمت برادر مؤمن نایل گردم . مانع کار من مشو

مهمان با شرمندگی حاضر شد . پس علی علیه السلام فرمود : خواهش
می کنم دست خود را درست و کامل بشوی ، همان طور که اگر قنبر می
. خواست دستت را بشوید ، می شستی . خجالت و تعارف را کنار بگذار

وقتی امام از شستن دست مهمان فارغ شد ، به پسر خود « محمد بن حنیفه

« فرمود : دست پسر را تو بشوی . من که پدر تو هستم ، دست پدر را
شستم و تو دست پسر را بشوی ، اگر پدر این جا نبود و تنها این پسر
مهمان ما بود ، من خودم دستش را می شستم ، اما خداوند دوست دارد
. وقتی که پدر و پسر حاضرند ، در احترام بین آنها فرق گذاشته شود

محمد به امر پدر برخاست و دست پسر را شست . امام حسن عسکری
علیه السلام وقتی این داستان را نقل کرد ، فرمود : شیعه حقیقی باید این
طور باشد

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «روزی حضرت علی (ع) سوار بر مرکب شده و عبور می کرد. چند نفر از اصحابش پشت سر او حرکت کردند. علی (ع) به آنها رو کرد و فرمود: «آیا حاجتی دارید؟» آنها عرض کردند: «نه، ولی دوست داریم همراه شما باشیم.» فرمود: «انصرفوا و ارجعوا، النعال خلف اعقاب الرجال مفسدة للقلوب»

بروید و بازگردید. راه رفتن به پشت سر مردان، موجب تباهی قلب ها می شود. یعنی ممکن است این کار موجب خودخواهی سواره شود و خصلت تواضع را از او برباید و در نتیجه، روح و جان او را از نظر معنوی تباه و بیمار کند.

آری، بزرگان ما مانند پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) و... این گونه متواضع بودند و به ارزش ها احترام می کردند، و به این نخستین خصلت عباد الرحمن ارج می نهادند

تواضع امام رضا علیه السلام

یکی از اصحاب امام رضا(ع) می گوید در سفر خراسان بودیم و غلامان او از سیاه و غیر سیاه آمدند و بر سر سفره نشستند. به حضرت عرض کردم: برای شما سفره ای جداگانه می اندازیم. حضرت فرمود: «ساکت شو! پروردگار ما یکی، پدران ما یکی، مادران ما یکی، پاداش هم در برابر عمل دریافت می کنیم؛ مَهْ؛ إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَاحِدٌ، وَالْأُمُّ وَاحِدَةٌ، «وَالْأَبَ وَاحِدٌ، وَالْجَزَاءَ بِالْأَعْمَالِ»

باز نقل شده:

: یاسر خادم امام رضا علیه السلام می گوید که

هر وقت امام رضا علیه السلام سر سفره می نشست ، همه خدمتکاران را " بر سر سفره جمع می کرد . خواه کوچک و خواه بزرگ ، حتی آن کسی که سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسی که حجامت می نمود " . نیز سر سفره حضرت بود

کدام پادشاه یا ولیعهدی را سراغ دارید که موقع غذا با خدمتکاران خود
سر یک سفره بنشیند و همان غذایی که آنها می خورند را بخورد و هیچ
فرقی بین خود با آنان نگذارد؟

حتی استاندار و مدیر کل و ... با خدمتکاران و سرایداران و ابدارچی ها
سر یک سفره نمی نشینند

روزی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به حمام رفت. در حمام
فردی که امام را نمی شناخت از ایشان تقاضا کرد تا آن حضرت بر بدن
او کیسه بکشد. امام رضا علیه السلام بی درنگ برخاست و به بدن او
کیسه کشید. پس از دقایقی برخورد محترمانه افرادی که در حمام بودند
با آن حضرت، موجب شد که آن شخص امام علیه السلام را بشناسد،
همان دم با کمال شرمندگی از امام علیه السلام عذرخواهی کرد؛ امام رضا
علیه السلام دست از کار نکشید و با کمال میل به کیسه کشیدن خود ادامه
داد

تواضع پیامبر خدا(ص)

روزی رسول خدا(ص) با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می خواستند غسل کنند حذیفه جامه ای را به دو دست گرفت و حائل قرار داد تا آنحضرت غسل کرد سپس آنحضرت جامه را گرفت و برای حذیفه حائل کرد تا غسل نماید حذیفه گفت پدر و مادرم قربانت چنین مکن رسول خدا(ص) نپذیرفت جز اینکه غسل کند و او را حائل شود و فرمود دو نفریکه همراه باشند هر کدام رفیق است نزد خدا محبوبتر است

نماز جماعت آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی در جبهه

مرحوم آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی، جبهه زیاد تشریف می آوردند، شبی که برای سخنرانی به تیپ امام جواد (ع) آمده بودند؛ موقع نماز که شد، قبول نمی کردند امام جماعت باشند، خیلی اصرار کردیم که دلمان می خواهد یک نماز به امامت شما بخوانیم اما قبول نمی کردند.

شهید برونسی عرض کرد: حاج آقا جلو بایستید، ایشان فرمودند: اگر شما دستور دهید، می روم، شهید برونسی گفت: من کوچک تر از آنم که دستور بدهم، از شما خواهش می کنم فرمودند: نه خواهش شما را نمی پذیرم.

بچه ها به برونسی گفتند بگو دستور می دهم تا ما به آرزویمان برسیم، شهید برونسی به ناچار با خنده گفت: حاج آقا دستور می دهم شما بایستید جلو!

میرزا جواد آقا فرمودند: چشم فرمانده عزیزم! نماز با سوز و حال عجیبی همراه با اشک خوانده شد

بعد از نماز با چشمان اشک آلود خطاب به شهید برونسی فرمودند: مرا
!فراموش نکنی! جواد را فراموش نکنی

شهید برونسی ایشان را در آغوش گرفت و گفت: حاج آقا شما کجا و ما
کجا؟ شما باید به فکر ما باشید و ما را فراموش نکنید

میرزا متواضعانه فرمودند: تعارفات را کنار بگذارید، فقط من این
خواهش را دارم که جواد یادتان نرود؟! حتما مرا شفاعت کن

تواضع ایه الله میرزا جواد تهرانی نماینده خبرگان مشهد

میرزا جواد تهرانی(ره)، هرگز اجازه نمی داد او را " آیت الله " خطاب
کنند

یکی از روحانیون می گوید : " روزی موفق به بوسیدن دست ایشان شدم
و از اتاق بیرون رفتم، وقتی بازگشتم آقا فرمود

"چون تو دست مرا بوسیدی، من هم کفش های تو را بوسیدم"

افلاکیان خاک نشین، ص 24 [؟]

تواضع ایه الله نخودکی

در نظر مردان الهی و عالمان ربانی و به ویژه شیخ حسنعلی اصفهانی، خدمت به مردم و برآوردن حاجات آنان و تواضع و فروتنی در برابر آنان، از عالی ترین مصادیق عبادت خدا به شمار می رود. هیچ گاه در خانه شیخ حسنعلی به روی بیماران، گرفتاران و مستمندان بسته نمی ماند و از این که مردم وقت و بی وقت برای حل مشکلات خود به منزل شیخ مراجعه می کردند، چهره درهم نمی کشید و حتی غیر مسلمانان از الطاف او برخوردار بودند و برای برآورده شدن حوایج خود به او متوسل می شدند.

فرزند وی در این باره می نویسد:

مرحوم پدرم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی - اعلی الله مقامه - در کلیه « ساعات روز و شب، برای رفع حوایج حاجتمندان و درماندگان، آماده بودند.

روزی عرضه داشتم: خوب است برای مراجعه مردم، وقتی مقرر بشود.
فرمود: پسر! لیس عند ربنا صباح و لامساء؛ آن کس که برای رضای
خدا، به خلق خدمت می کند، نباید که وقتی معین کند

پدرم در ابتدای شبها پس از انجام فریضه، به نگارش پاسخ نامه‌ها و
انجام خواسته های مراجعان مشغول و سپس مدتی به مطالعه می
پرداختند. از نیمه های شب تا طلوع آفتاب به نماز و ذکر و نوافل و
تعقیبات سرگرم بودند. پس از طلوع خورشید، اندکی استراحت می
فرمودند و بعد از آن تا ظهر به ملاقات و گفتگو با مراجعان و تهیه و
ساخت دارو برای بیماران می نشستند و بالاخره عصرها برای تدریس به
مدرسه می رفتند و پس از آن نیز به پاسخ گویی و رفع نیازمندی
محتاجان و گرفتاران مشغول بودند

او همیشه به دوستان و نزدیکان توصیه می کرد که خدمتگزار مردم
باشند و برای حل گرفتاری به فقرا صدقه بدهند یا چیزی نذر کنند؛ از
جمله در جواب نامه آنان که از او توصیه ای می خواهند، با بیان
حکایت‌هایی از زندگی عیسی - علیه السلام - و روایتی از وصایای مولی علی

- علیه السلام - به فرزندش امام حسن - علیه السلام - آنها، را به خدمت

مردم سفارش می نماید

تواضع

آیت_الله_محمد_تقی_خوانساری#

از شهید محراب آیت الله اشرفی اصفهانی در مقام #تواضع آیت الله [?]
سید محمد تقی خوانساری این چنین نقل شده است

که بقدری مقید بود که کسی حتی در سلام کردن از او سبقت [?]
نگیرد. وقتی برای درس گفتن به مدرسه فیضیه می آمد سرش را پایین
می انداخت تا کسی جلو تر به او سلام نکند

. و یک مرتبه در مدرس را باز می کرد و به همه سلام می داد

تواضع و فروتنی مثال زدنی آیت الله محمد جوادانصاری

این، یکی از بارزترین ویژگی‌های شخصیتی عارف بالله آیت الله محمد جوادانصاری تواضع مثال زدنی ایشان است؛ تا آنجا که خود، کارهای منزل را انجام می‌داد؛ شخصا از بازار خرید می‌کرد و اجازه نمی‌داد که کسی در خرید خانه و حمل کالا به او کمک کند.

یکی از شاگردانش، از این ویژگی مهم استاد چنین نقل کرده است
با اینکه من 20 سال بیشتر نداشتم و مشغول خواندن کفایه بودم و آیت "الله انصاری، مجتهد مسلم و بیش از 40 سال داشت؛ روزی من مشغول نماز بودم که ناگهان متوجه شدم این مرد الهی در نماز به من اقتداء کرده است."

پاداش تواضع این شهید...

مزار شهید سید احمد پلارک در میان سی هزار شهید آرمیده در گلزار شهدا از ویژگی بارزی برخوردار است که باعث ازدحام همیشگی زائران مشتاق بر گرد آن می‌شود.

تربت پاک این بسیجی شهید همیشه معطر به رایحه مشک است و این عطر همواره از مرقد او به مشام می‌رسد. کم نیستند کسانی که تنها به نیت زیارت این شهید عزیز به بهشت زهرای تهران و قطعه ۲۶ آن سر می‌زنند.

شهید سید احمد پلارک در زمان جنگ در یکی از پایگاه های پشت خط به عنوان یک سرباز معمولی کار میکرد. او همیشه مشغول نظافت توالت های آن پایگاه بوده و همواره بوی بدی بدن او را فرا میگرفت. تا اینکه در یک حمله هوایی هنگامی که او در حال نظافت بوده، موشکی به آنجا برخورد میکند و او شهید و در زیر آوار مدفون میشود.

بعد از بمب باران، هنگامی که امداد گران در حال جمع آوری زخمی‌ها و شهیدان بودند، با تعجب متوجه می‌شوند که بوی گلاب از زیر آوار می‌آید. وقتی آوار را کنار می‌زدند با پیکر پاک این شهید روبرو میشوند که غرق در بوی گلاب بود.

هنگامی که پیکر آن شهید را در بهشت زهرای تهران، در قطعه ۲۶ به خاک می‌سپارند، همیشه بوی گلاب تا چند متر اطراف مزار این شهید احساس می‌شود و نیز سنگ قبر این شهید همیشه نمناک می‌باشد بطوری که اگر سنگ قبر شهید پلارک رو خشک کنید، از طرف دیگر سنگ نمناک می‌شود.

تواضع شهید دستغیب

شهید دستغیب خطاب به رزمندگان دفاع مقدس می گوید من حاضرم 70 سال عبادت، نماز و روزه خود را به دو رکعت نماز تو ای رزمنده عوض کنم؛ اما در این معامله این تویی که ضرر می کنی زیرا آن دو رکعت نمازی که تو در حال دویدن با لباس های نجس بدون وضو و تیمم در نبرد حق علیه باطل با چشم و ابرو خواندی ارزشش بیش از 70 سال عبادت نماز و روزه های من است.

لباس های شسته شده

سرهنگ خلیل صراف گفتند:

زمانی که در قرارگاه رعد بودیم. گاهی بچه ها هنگام رفتن به حمام •
لباسهای چرک خود را کنار حمام می گذاشتند تا بعدا آنها را
بشویند. بارها پیش آمده بود که وقتی برای شستن لباس هایشان رفته
بودند، آنها را شسته و پهن شده می یافتند و با تعجب از این که چه کسی
این کار را انجام داده، در شگفت می ماندند

سرانجام یک روز معما حل شد و شخصی خبر آورد که آن کس که به •
دنبالش بودید، کسی جز تیمسار بابایی، فرمانده قرارگاه نیست. از آن پس
بچه ها از بیم آنکه مبادا زحمت شستن لباس هایشان بر دوش جناب
بابایی بیفتد، یا آنها را پنهان می کردند و یا زود می شستند و دیگر لباس
چرک در حمام وجود نداشت

شهید_خلبان_عباس_بابایی #

سلام بر اون فرماندهی که نیمه شب برای سرکشی وارد پادگان شد و سربازی رو
دید که سر پست خوابش برده

پتو رو روی سرباز انداخت و تا آخر پست خودش جای سرباز، نگهبانی داد. با
اون درجه نظامی و مقامی که داشت...

اون فرمانده شهید حاج احمد کاظمی بود

تواضع سردار سلیمانی

تواضع و فروتنی شهید سلیمانی

-تواضع و فروتنی شهید سلیمانی

خانواده دومین فرد نظامی کشور سه ساعت در بیمارستان مثل بقیه مردم منتظر ماندند تا اتاق ایزوله خالی شود و این درس بزرگی بود. سلام و احوالپرسی ساده و صمیمی حاج قاسم یخ پرستاران را آب کرد و در چشم بر هم زدنی همه پرستاران بخش دور ایشان حلقه زدند. قرار شد عکس یادگاری بگیریم. دقت نظر سردار برای من خیلی جالب بود. همه پرستاران بخش اطراف ایشان جمع شدند و آماده برای گرفتن عکس، هنوز عکس یادگاری ثبت نشده بود که سردار به انتهای سالن اشاره کردند. یکی از نیروهای خدماتی در حال تی کشیدن سالن بود، سردار ایشان را صدا کردند و گفتند شما هم درعکس یادگاری ما باشید

از مغازه تا میدان زندگی

من از سال ۷۸، فروشگاه مواد غذایی در سر کوچه

بیت الزهرا داشتم و قبل از اینکه زمین بیت الزهرا خریداری شود، مغازه‌ام در همان محدوده بود. حاج قاسم معمولاً خریدهای منزل و مناسبت‌ها، از جمله ایام فاطمیه را از مغازه ما انجام می‌داد. او همیشه با چهره‌ای مهربان و روحیه‌ای شاداب، به مغازه می‌آمد و از همه چیز می‌خرید. همیشه می‌دیدیم که حاج قاسم خریدهایش را با دقت و محبت انجام می‌دهد و در رفتار او هیچ‌گونه خودنمایی و تفاخر نبود. این ویژگی‌ها در همان ابتدا او را در دل مردم جای داد.

در روزهای جمعه که برادرم مسئولیت مغازه را بر عهده داشت، همیشه تعریف می‌کرد که یک آقای خوش‌رو و خوش‌چهره به مغازه می‌آید و برای دختر بچه‌ها عروسک، شکلات و... می‌خرد. این آقا همان حاج قاسم سلیمانی بود. فروشگاه ما که روبه‌روی بیت الزهرا بود، از سال ۸۲ هم جوار بیت الزهرا شد و در این مدت، حاج قاسم به‌طور مرتب در آن منطقه رفت‌وآمد داشت. در یکی از روزها، دایی من که در مغازه بود، حاج قاسم را می‌بیند و او را معرفی می‌کند.

یادگارهای حاج قاسم از حضور در بیت الزهرا

حاج قاسم در ابتدا در انتهای کوچه یک منزل داشت و در مراحل ساخت و ساز بیت الزهرا نظارت می کرد. حدود دو سال در آنجا زندگی کرد. خاطرات بسیاری از این دوران در ذهن ما ثبت شده است. یکی از خاطرات جالب، زمانی بود که حاج قاسم به باغچه های اطراف منزل خود توجه ویژه ای نشان داد و گل کاشت. در آن لحظه، پسر آقای رجایی که محافظ حاج قاسم بود، آنجا حضور داشت. حاج قاسم با شوخی و به طور صمیمی، آب به سمت او پرتاب کرد. این لحظه برای ما خیلی خوشایند بود، چرا که نشان می داد حاج قاسم چقدر در کنار مردم راحت و خودمانی بود.

حضور حاج قاسم در میان ما نه تنها از لحاظ انسانی بلکه از نظر روحی نیز بی نظیر بود. بی خبر از هر گونه تفاخر، همیشه با مردم ساده و صمیمی برخورد می کرد. امروز که حاج قاسم دیگر در کنار ما نیست، از صمیم قلب دلتنگ حضورش هستیم. او همیشه در قلب ما خواهد بود،

چون به راستی یادگار بزرگی در این شهر و این کشور از خود بر جای گذاشت.

تواضع و رفتار ساده در میان مردم

زمانی که حاج قاسم وارد کوچه بیت الزهرا می شد، همیشه صمیمانه به حاج محمود نامجو، برادر خانمش می گفت: «ما این جا کارهای نیستیم. رئیس های کوچه عرب نژادها هستند. اگر اجازه بدهند در باز می شود، ما می توانیم وارد شویم، و اگر اجازه ندهند، نمی توانیم.» این سخنان به خوبی نشان دهنده تواضع بی نظیر حاج قاسم بود. او هیچ گاه خود را بالاتر از دیگران نمی دید و در تعامل با مردم، همیشه خود را در سطح آنها قرار می داد. این نگاه انسانی و عمیق به مردم، از ویژگی های برجسته او بود که در طول زندگی اش ماندگار شد. در ایام فاطمیه، حاج قاسم همیشه برای برگزاری مراسم روضه خوانی پنج شب متوالی در بیت الزهرا برنامه ریزی می کرد. او حتی در فصل های سرد سال، نگرانی خاصی داشت که مردم داخل بیت الزهرا سردشان نشود. یکی از روزها صبح زود وارد بیت الزهرا شد و متوجه شد که آب جمع شده است. آقای

رجایی برای پاکسازی آنجا آمده بودند و حاج قاسم در همان لحظه به شوخی گفت: «برو پیرمرد، من خودم این آب‌ها را بیرون می‌زنم.» این رفتارش نشان‌دهنده عشق او به خدمت به مردم و تواضع در انجام امور کوچک بود.

حاج قاسم سلیمانی در تمامی زمینه‌ها، از جمله خدمت به اهل بیت علیهم‌السلام، شخصیت ویژه‌ای داشت. او نه تنها در میدان جنگ شجاع و بی‌وقفه بود، بلکه در امور روزمره نیز تلاش می‌کرد تا بهترین خدمات را ارائه دهد. بعد از هر مراسم عزاداری،

حاج قاسم هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد کسی دیگر سرویس‌های بهداشتی را تمیز کند. خود شخصاً اقدام به تمیز کردن آن‌ها می‌کرد. این ویژگی‌ها باعث می‌شد او شهید زنده لقب گیرد؛ زیرا همیشه در دل مردم زنده بود. و در خدمت به آن‌ها هیچ تلاشی را فروگذار نمی‌کرد.

نگرانی برای مردم و خانواده‌های شهدا

حاج قاسم همیشه مردم‌دار بود و برای خانواده‌های شهدا احترام خاصی قائل بود. یک روز، وقتی وارد کوچه بیت الزهرا شد و متوجه شد که دو

طرف خیابان بسته شده‌اند، بسیار ناراحت شد. او به سمت محافظان خود آمد و از آن‌ها خواست که فضا را باز کنند. حاج قاسم همواره تلاش می‌کرد تا مردم بدون هیچ مانعی در مراسم‌ها شرکت کنند. این ویژگی‌ها نشان‌دهنده مردمی بودن او بود که در میان همه اقشار جامعه، از بزرگ‌ترین مقامات تا خانواده‌های شهدا، جایگاه ویژه‌ای داشت.

بزرگی و مردم‌داری حاج قاسم چیزی است که پس از شهادتش بیشتر نمایان شده است. ما امروز شاهد هستیم که افرادی از کشورهای مختلف همچون روسیه، آفریقا و دیگر مناطق به کرمان می‌آیند تا فقط برای زیارت حاج قاسم سلیمانی به این‌جا سفر کنند. این نشان می‌دهد که یاد و خاطره حاج قاسم نه تنها در ایران بلکه در سطح جهانی همچنان زنده است و در آینده نیز قطعاً بزرگی او بیشتر شناخته خواهد شد. حاج قاسم نه تنها یک قهرمان ملی بود، بلکه یک نماد جهانی از فداکاری، محبت و ایثار شد.

بیت الزهرا؛ محلی برای خدمت به مردم

از سال‌های ۸۳ و ۸۴، حاج قاسم بیت الزهرا را به‌عنوان محلی برای ملاقات‌های مردمی در نظر گرفت. این زمین، که ابتدا به صورت کلنگی بود، شامل دو قطعه زمین می‌شد که یکی به کوچه چهار شهید رجایی کرمان و دیگری به کوچه شماره ششم شهید رجایی مشرف بود. حاج قاسم این زمین را برای مراسمات مذهبی و عمومی آماده کرد. در ایام فاطمیه، که فصل بارندگی بود، چادرهایی در این مکان برپا می‌شد و مراسمات به بهترین نحو ممکن برگزار می‌شد. مردم از این فضا استقبال می‌کردند و هر هفته برای مراسم‌های مذهبی به این‌جا می‌آمدند.

رابطه نزدیک با مردم و اعتماد بی‌نظیر او

ما به‌عنوان اهل محل، با حاج قاسم انس و الفت زیادی داشتیم و حاج قاسم اعتماد کامل به ما داشت. حتی در بحث‌های مربوط به امنیت و حفاظت، که گاهی در مراسمات به وقوع می‌پیوست، از حفاظت تهران خواسته بودند که مغازه‌مان را چند روز تعطیل کنیم. اما حاج قاسم مخالفت کرد و گفت: «عرب‌نژاده‌های این‌جا از ما هستند.» او همواره در کنار مردم بود و اعتماد و حمایت مردم را از خود می‌خواست. همچنین

در پایان هر مراسم، در شب آخر، همیشه می‌آمد و از ما حلالیت می‌طلبید، اگر در طول مراسم مزاحمتی برای کسب و کار ما ایجاد کرده بود. این حرکت، نشان‌دهنده تواضع و بزرگی حاج قاسم بود که هیچ‌گاه خود را بالاتر از مردم نمی‌دانست.

هر ساله در ایام فاطمیه، هم‌زمان حاج قاسم از کل جنوب شرق کشور با شور و اشتیاق فراوان به بیت الزهرا می‌آمدند. این مراسم به یک محفل بزرگ و معنوی تبدیل می‌شد که همه مشتاقانه برای دیدار حاج قاسم در این مکان گرد هم می‌آمدند. مانند پروانه‌ها دور شمع جمع می‌شدند و در کنار حاج قاسم، به عزاداری و عبادت می‌پرداختند. این جمعیت عظیم نشان‌دهنده محبوبیت و جایگاه ویژه حاج قاسم در دل مردم بود.

حادثه‌ای مرموز و واکنش حاج قاسم

چند سال قبل از شهادت حاج قاسم، در یک برنامه تروریستی که به دستور نتانیا هو طراحی شده بود، دو نفر از یهودیان یک خانه در کوچه مقابل دبیرستان طالقانی خریداری کردند. فاصله این خانه تا بیت الزهرا حدود ۳۴ تا ۳۵ متر بود. در این خانه، کانالی حرفه‌ای از زیرزمین خانه

به صورت مخفیانه حفر شده بود و محموله‌ای ۳۰۰ کیلوگرمی از تی‌ان‌تی از مرز پاکستان وارد کشور شده بود. این محموله پس از ورود به کرمان، به سمت کوچه مقابل دبیرستان طالقانی منتقل می‌شد که در نهایت دستگیر شدند.

این حادثه به سرعت به گوش حاج قاسم رسید و او در واکنش به این ماجرا گفت: «نخستین کسانی که در این حادثه به خطر می‌افتند، برادران عرب‌نژادی هستند که همیشه در مراسمات حضور داشتند.» حاج قاسم به‌طور طبیعی در برابر تهدیداتی که به مردم و شهرش وارد می‌شد، دفاع جانانه‌ای می‌کرد. او نه تنها به امنیت منطقه، بلکه به امنیت جان مردم نیز اهمیت ویژه‌ای می‌داد. این واکنش از حاج قاسم نشان داد که همواره در پی حفظ امنیت و رفاه مردم بود و هیچ‌گاه از تهدیدات نترسید.

بزرگی در سایه عشق و ایمان به مردم

تمام این اتفاقات و رفتارها در کنار شجاعت و ایثار حاج قاسم در میدان‌های جنگ، نشان می‌دهد که او تنها یک فرمانده نظامی نبود، بلکه مردی با روحیه‌ای والا بود که به مردم و وطن خود تا آخرین لحظه از

عمرش خدمت کرد. محبت و خدمت به مردم در هر شرایطی برای او اولویت داشت و این ویژگی‌ها سبب شد که نام حاج قاسم نه تنها در ایران بلکه در جهان به عنوان یک نماد مردم‌داری و فداکاری شناخته شود.

حاج قاسم سلیمانی همیشه در مراسمات

بیت الزهرا حضور داشت و به‌ویژه در ایام فاطمیه، که مردم از اقصی نقاط کرمان برای شرکت در مراسم می‌آمدند، نقش محوری ایفا می‌کرد. او در ارتباط با مردم و در نظارت بر تمامی کارهایی که در کرمان برای خدمت به مردم انجام می‌شد، همیشه فعال بود. او نه تنها یک فرمانده بزرگ بلکه یک مرد بزرگ مردمی بود که هیچ‌گاه از مسئولیت‌های خود شانه خالی نکرد و در تمامی امور مرتبط با مراسمات مذهبی و سرویس‌دهی به مردم حضور فعال داشت.

محبت و تواضع در برخورد با دیگران

حاج قاسم، با وجود همه شخصیت بزرگ و ملی‌اش، همیشه در برخورد با مردم خوش‌رو و با تواضع بود. یک روز، در حالی که من قصد داشتم

دستش را ببوسم، با لبخند و در کمال محبت دستش را عقب کشید و به جای آن گردن من را بوسید و گفت: «این آخرین بار باشد که بخواهی دست مرا ببوسی.» این برخورد ساده و عمیق نشان‌دهنده محبت و عظمت شخصیتی حاج قاسم بود که هیچ‌گاه خود را از مردم جدا نمی‌دید.

در ایام فاطمیه، حاج قاسم همیشه در کنار مردم حضور داشت و در تمامی جزئیات مراسمات مشارکت می‌کرد. در یکی از شب‌های پایانی ایام فاطمیه، پس از اتمام مراسم، حاج قاسم متوجه شد که در مسیر پله‌های خانه حاج ابراهیم نقوی چند دانه برنج ریخته شده است. او با دقت برنج‌ها را در دستمال کاغذی گذاشت و در جیب خود قرار داد. بلافاصله پس از این صحنه، مردم محله به سرعت کوچه را تمیز کردند تا نشان دهند که قدردان حاج قاسم و رفتارهای ساده ولی معنی‌دار او هستند. این صحنه، تصویری از تواضع و محبت او در دل مردم باقی گذاشت.

ارتباط با خانواده‌های شهدا

حاج قاسم همیشه به خانواده‌های شهدا اهمیت ویژه‌ای می‌داد. به یاد دارم که یک روز دختر شهیدی بیرون از مغازه‌مان ایستاده بود و حاج قاسم پس از خرید آب معدنی و کیک برای او خریداری کرد و با لحنی محبت‌آمیز گفت: «این‌ها را بنویس، فراموش نکنی.» حاج قاسم همیشه از هیچ فرصتی برای تقدیر و احترام به خانواده‌های شهدا نمی‌گذشت و حتی در ساده‌ترین رفتارهای خود این محبت‌ها را نشان می‌داد.

با توجه به ارتباط ویژه‌ای که با حاج قاسم داشتیم، تصمیم گرفتیم برای تبرک زائرین به کرمان و بیت الزهرا، پوسترهایی از عکس حاج قاسم را به عنوان هدیه در مغازه‌مان توزیع کنیم. این ایده ابتدا با ۴۰۰-۵۰۰ عکس شروع شد و با گذشت زمان، به یک نمایشگاه دائمی تبدیل شد. هر روز، مردم به مغازه ما می‌آمدند و برای نوشتن نامه به حاج قاسم برگه و خودکار می‌گرفتند و بعد به بیت الزهرا می‌بردند. این نمایشگاه دلی تبدیل به محلی برای خدمت به مردم و ادای احترام به حاج قاسم شد.

فرمانده‌ای با دل بزرگ

حاج قاسم نه تنها یک فرمانده بزرگ بود، بلکه در زندگی شخصی‌اش هم الگویی از تواضع، صداقت و محبت به مردم بود. همیشه می‌گفت: ما هیچ‌گاه نباید خود را از مردم جدا کنیم. این جمله برای من همیشه به یادگار ماند، چون واقعاً در عمل نیز به آن پایبند بود.

در کنار مسئولیت‌هایش، حاج قاسم همیشه در مراسم‌های مختلف در بیت الزهرا حضور پیدا می‌کرد. همیشه با مردم می‌نشست، با لبخند و دلی آرام. ایام فاطمیه که می‌شد، برای هیچ‌کسی تفاوت نمی‌کرد که چه مسئولیتی دارد، حاج قاسم همیشه در کنار مردم بود. یک بار یادم است که در مراسم عزاداری، حاج قاسم در صف اول نشست و تا پایان مراسم با مردم صحبت می‌کرد. او با همه صمیمی بود و هیچ‌گاه خود را از مردم جدا نمی‌کرد.

رفتارهای ساده اما عمیق

یک روز حاج قاسم وارد بیت الزهرا شد و بلافاصله به سمت یک پیرمرد سالخورده که به سختی راه می‌رفت رفت و او را در آغوش گرفت. همین

حرکت ساده نشان داد که حاج قاسم چقدر به انسان‌ها احترام می‌گذاشت.

حاج قاسم فقط یک فرمانده بزرگ نبود، بلکه یک انسان بزرگ بود که همه مردم به او اعتماد داشتند.

شخصیت حاج قاسم نه تنها در ایران، بلکه در جهان نیز شناخته شده است. بعد از شهادت ایشان، تعداد زیادی از مردم کشورهای مختلف از جمله روسیه، آفریقا و دیگر کشورها برای زیارت مرقد او به کرمان می‌آیند. این خود گواهی است بر اینکه حاج قاسم نه تنها یک فرمانده نظامی، بلکه یک نماد جهانی از صداقت، شجاعت و عشق به انسانیت بود.

یکی از چیزهایی که همیشه در یادها می‌ماند، تأثیر حاج قاسم بر دل مردم بود. او هیچ‌گاه برای خودش کاری نمی‌کرد. همه آنچه انجام می‌داد، برای مردم و به‌ویژه خانواده‌های شهدا بود. حتی وقتی در مراسمات مختلف شرکت می‌کرد، با دل باز و روحیه‌ای شاداب در کنار مردم می‌نشست و از آنها حمایت می‌کرد.

خدمات حاج قاسم در روزهای سخت کرونا

زمانی که برادرم به کرونا مبتلا شده بود و وضعیتش بحرانی بود، به بیمارستان باهنر کرمان رفتیم و دکتر گفت که او در حال از دست دادن وضعیتش است. در آن روزها به حاج قاسم متوسل شدیم و خواستیم از او دعا کند.

فردای آن روز، حال برادرم بهبود پیدا کرد و دکتر گفت که هیچ نشانه‌ای از بیماری در بدن او باقی نمانده است.

سردار سلیمانی وصیت کرد که بر قبرش بنویسند سرباز قاسم سلیمانی. با اینکه ایشان فرمانده بزرگی بود.

حاج قاسم شخصیتش عجیب بود. با ایرانی ایرانی بود. با عرب عرب و با افغانستانی افغان، با هر ملیتی هم‌رنگ می شد.

رنگ و زبان و ملیت یا سرباز و فرمانده برایش یکی بود. فرق نمی کرد
طرفش نیروی مردمی و جهادی است یا یک شخصیت سیاسی و نظامی
حاجی با قلب های شان کار داشت و با عمل و رفتارشان تا عمق قلب ها
نفوذ می کرد

حاجی برای ما فرمانده بود، اما برای خودش یک نیروی رزمنده عادی که
گاهی کارهایی می کرد که شاید همان نیروی ساده انجام نمی داد
یادم هست وقتی منطقه جرف الصخره بودیم. چند روزی پشت هم باران
بارید. زمین حسابی گل و شل شده بود و دستشویی ها هم گرفته بود.
رفتم جایی، وقتی برگشتم دیدم یکی از بچه ها مشغول تمیز کردن
دستشویی ها است

گل ولای را بیرون می ریخت و با شلنگ آب می گرفت تا تمیز شود، سر
که برگرداندم خشکم زد، حاجی بود که داشت دستشویی ها را تمیز
!!!می کرد

راوی: سردار عوض شهابی فر

حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می خواست به کرمان و به دیدار ولدین خود برود، به همسر این جانباز زنگ می زد و می گفت من دو روز به خانه شما می آیم. لباسی تهیه می کرد و به خانه او می رفت. جانباز را استحمام می داد... «جانباز قطع نخاعی "ناصر توبه‌ای‌ها" در سن 21 سالگی فرماندهی یکی از گردان‌های لشکر 41 ثارالله کرمان را برعهده داشت که در آن زمان حاج قاسم سلیمانی در سمت فرماندهی لشکر خدمت می کرد. سردار شهید حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می خواست به کرمان و به دیدار ولدین خود برود، به همسر این جانباز زنگ می زد و می گفت من دو روز به خانه شما می آیم. لباسی تهیه می کرد و به خانه او می رفت. جانباز را استحمام می داد، تخت او را آماده می کرد و در این دو روز به همسر جانباز می گفت کار آشپزخانه هم به عهده من است؛ دو روز خدمت گذاری این جانباز قطع نخاعی را

داشت، بعد به سمت کرمان می رفت. این جانباز در دی ماه سال 1392

»به دیار حق شتافت

تواضع علامت شکست منیت

آیت الله کشمیری (ره) می فرمود: زمانی که من در نجف بودم یکی از مجتهدان پیش من آمد و از من خواست او را نزد سید هاشم حداد ببرم. به او گفتم: "منصرف شو و نرو." ولی با اصرار و پافشاری اش، او را نزد آقای حداد بردم و سید هاشم به نحو احسن از او استقبال کرد و او را روبروی خود نشاند؛ با این حال من همچنان مضطرب بودم. آن مجتهد برخاست و نزدیک آقای حداد نشست و گفت: "من نزد شما آمده‌ام، تا مرا ادب کنید!" سید هاشم گفت: "استغفرالله، شما سید هستی و عالم، چگونه چنین حرفی می زنی. برخیز و سر جایت بنشین!" پس بلند شد و سر جایش نشست. سید در ابتدا هیچ سخنی نگفت. در این هنگام درویشی وارد شد که با صدای بلند علی علی می گفت و آن را تکرار

می کرد و سلام هم نکرد. سید حداد به او خوشامد گفت و به آن مجتهد گفت: "برخیز و برایش قلیان آماده کن!" مجتهد بهت زده شد و گفت: "من قلیان آماده کنم؟" پس سید هاشم خطاب به او گفت: نزد من آمدی و بتی را پیش خود داری، برو بت را بشکن! یعنی نفست را بشکن، بعد بیا.

حضرت علی (ع) می فرمایند: همهٔ مردم یک بار می میرند، ولی ایشان [اهل آخرت] به خاطر مجاهده با نفس و خواهش های نفسانی و شیطانی که در رگ های شان جاری است، در هر روز هفتاد بار جان می سپارند. / بحار الانوار ج 74. ص 24

سید هاشم از قول استادش، سید علی قاضی می گوید: «زمانی که نفس غیر از خواسته معشوق را طلب کرد واجب است انسان آمادهٔ قتال و جنگ با او باشد».

